

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: نعیم سلیمی- امریکا
۱۶ جنوری ۲۰۱۹



شتابزدگی در قضاوت و یا مریضی طفلانه در سیاست

چندی قبل مضمونی را زیر عنوان " در حاشیه رویای صلح افغانستان " به نشر رسانیدم که در آن یکی از پیامد های اعلان نا به هنگام خروج قوت های امریکائی را از افغانستان که حالا دوباره به تعویق افتاده و تحت بررسی مجدد حلقهات حاکمه قدرت این کشور قرار دارد از جانب دونالد ترمپ رئیس جمهوری ایالات متحده امریکا در حاشیه نشرات پر تیراژ و معتبر امریکائی از جمله نشریه Foreign Policy برشمردم که تعیین و گزینش امرالله صالح به سمت سرپرست وزارت داخله و اسدالله خالد به عنوان سرپرست وزارت دفاع به صورت غیر مترقبه از جانب اشرف غنی احمد زی رئیس جمهور افغانستان که متعاقب اعلان خروج قواء در اواسط ماه دسمبر سال ۲۰۱۸ در یک فاصله زمانی کوتاه صورت گرفت ، نیز از آنجمله می باشد .



حال جالب این جاست که در یک چنین مدت زمانی اندک غوغای بزرگی درین رابطه در سوشیال میدیا و شبکه های فیسبوکی مبنی بر شرط بندی های معیار های وطنپرستی ضد پاکستانی و نظر خواهی هائی های مبنی بر تأیید و یا رد این دو نامزد بر سر زبانهاست که تعجب آدمی را بر می انگیزد .

به تصور این قلم مگر تجارب نیم قرن گذشته تراژیدی جنگ افغانستان به ما نیاموخته است که آب را نادیده پا ها را از موزه بیرون نکنیم ؛ ما درین مدت زمان و حد اقل در دو دهه اخیر مگر ندیدیم که چگونه پیش چشم های ما انتلاف های میکائیکی غیر دیالکتیکی و جوشششی به وجود آمدند و از هم پاشیدند ؛ ما علی رغم همه تجارب مکاشفه نیم کاسه

ها زیر کاسه ها باز هم طفلانه فریب می خوریم و به قضاوت های خود عجله می کنیم که در واقعیت بیانگر یکنوع شیرخوارگی در سیاست است .

من این را می دانم که حسب ضرب المثل وطنی در کار خیر باید تعجیل به خرج دهیم و در عین زمان این را هم شنیده ایم که عجله کار شیطان است ؛ اما تجارب این را برای ما نشان می دهد که همیشه انتخاب تعادل و تعقل و تدبیر شکاکانه در همه موارد بهترین همه گزینه ها بوده اند و به قول معروف چنین مطلبی مثل عامیانه " چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی " را در اذهان ما تداعی می بخشد .

حال سؤالی مطرح می گردد و آن این که آیا فکر نمی کنید که این گزینش ها آغاز یک مانوری برای جان بخشیدن و یا به عبارت دیگر نفس بخشیدن دوباره به دموکراسی در حال تدفین و نیم جان غربی در افغانستان در آستانه انتخابات (انتصابات) ریاست جمهوری از جانب واشنگتن / کابل و سایر شرکای جرمی جهانی و منطقه ئی آنها برای به دام انداختن مجدد مردم ما در جال دسیسه های تازه ای که در حال طرح ریزی قرار دارند باشد که همین اکنون جریان دارد .

سؤال دیگر مطرح روز این است که با در نظر داشت وضعیت بغرنج جنگ و اشغال افغانستان محک اساسی برای داعیه وطنپرستی را چگونه می توانیم رقم بزنیم . ما به کرات شنیده ایم که در سیاست دوستان و دشمنان دایمی وجود ندارد ؛ بلکه آنچه وجود دارد گویا منفعت ملی دوامدار است . چنین توضیحی از سیاست چه در عرصه داخلی و یا هم خارجی به نظر این قلم تا حد زیادی انتیک و کهنه به نظر می رسد ؛ زیرا که مسأله ملت و استحاله تدریجی تشکل آن در طول تاریخ و به خصوص کشور های اروپائی در قرون ۱۸ و ۱۹ بیانگر آن است که حتی مفهوم و محتوای مسأله ملی نیز یک مفهوم انتزاعی ، مطلق ، مجرد ، ابدی و ازلی نبوده ، بلکه پیوسته دستخوش تغییرات و دگرگونی هائی قرار می گیرد که خود یک بحث گسترده را ایجاب می کند ؛ ولی به نظر من آنچه که می تواند به طور نسبی و در قیدیت تاریخی دوامدار باقی بماند منفعت طبقاتی پایدار میان مرمان جهان است و بس .

و بالاخره سؤال اساسی تر و مهمتر از همه این است که آیا مقابله با زورمندان با تقرر وزیر نامزد نو داخله برای عملی نمودن حاکمیت قانون و تأمین نظم عامه در صورتی که خود این زورمندان از اهرم بالای قدرت (ارگ ریاست جمهوری) تا پائین مسلط باشند که در آن مقدرات وطنی و ملی ما را خارجیان تعیین بکنند ، میسر و ممکن است . صحبت بالای این موضوع همانا اندیشه مصیبت شناسی آفات ادراک " حال و قال " حضرت مولانا جلال الدین بلخی رومی را در مثنوی معنوی به یاد ما می اندازد که حسب آن " شستن خون با خون " میسر و ممکن نیست ؛ منطق و عقل سلیم همین را حکم می کند ؛ مگر این که شما بتوانید آن را طور دیگری با وضع کدام فورمول جدید دیگری از یک قاعده قیاسی استقرائی به ثبوت برسانید .

تذکار یادداشت های فوق به جهتی ضروری بود که عده ای از آقایان بالای خصایل ضد پاکستانی این دو کاندید و یا نامزد تأکید می ورزند و آن را معیار وطنپرستی آنها قرار می دهند که روشنی و وضاحت بیشتر را طلب می کند ؛ زیرا همین پاکستان و حتی ایران که دیروز خانه دوم پیشکسوتان و نسلهای جوانتر جهاد امریکا مثلاً آقای خالد و یا دیگران که اکنون در قدرت حاکمه کابل شریک اند تلقی می گردید ، اکنون به لانه و خانه اولی امن تروریستی طالبانی مبدل گردیده است .

پس شما قضاوت کنید که چگونه ممکن است دوست دیروز ، به یکبارگی و چنین تعجیلی به دشمن امروز مبدل گردد ؛ من منکر استحاله و تکامل شخصیت آدمی نیستم ؛ ولی در عین حال نمی توانیم به چنین سادگی طفلانه خوشباوری را در سیاست برای خود و نسل های جوان کشورم توصیه کنم .

چرا تأکید بالای خصایل و منفعت دوامدار طبقاتی؟

برای ما طرح این مسأله بسیار حیاتی و مهم است، زیرا نباید فراموش نمود قربانیان اصلی جنگ افغانستان را اکثریت مطلق توده های تهیدست و کوخ نشین تشکیل می دهد، نی کاخ نشینانی که هم دیروز در پاکستان و کشور های بیرونی از تنعم و ناز و نعمت فراوانی برخوردار بودند (نباید این مطلب را با سرنوشت غم انگیز مهاجران آواره افغان در بیرون به اشتباه گرفت). بناً ضدیت فرعی ضد پاکستانی در حد شعار بدور از غیابت مؤلفه های تضاد های درونی اصلی طبقاتی دلالت به وطنپرستی انسانها نمی کند و اگر ضدیتی هم موجود باشد بایستی در پرتو تضاد منافع مردم ستمدیده افغانستان در برابر حلقه های حاکم ثروت و قدرت در اسلام آباد و کابل مورد مذاقه قرار گیرد، نه ضدیت با طبقه کارگر و مردم زحمتکش پاکستان که خود محکوم به بهره کشی بیرحمانه حلقه های قدرت در کشور شان می باشند.

با تمامی حرمت به همه روشنفکران مترقی افغانستان؛ ما این را خوب می دانیم که اقشار روشنفکری خرده مالکی (خرده بورژوازی) مانند پاندول ساعت در پس و پیش در حرکت اند و نوسان می کنند؛ چنین یافته هائی با حقیقت زندگی سیاسی ما و سایر کشور ها مطابقت دارد؛ بناً تصور من این است که تضاد روشنفکران وطنی را با هر چیزی، مفهومی و یا پدیده ای باید در محور وفاداری طبقاتی آنها به لایه های محروم جامعه ما محک بزنیم. مثالهای زیادی در جهان وجود داشته و دارند که مخاصمت های ناسیونالیستی دیروزی جایش را حسب اقتضای منفعت طبقاتی میان کشور ها برای سرکوب نهضت ها و انقلابات اجتماعی به دوستی و وفاق طبقاتی مبدل می کند. بهترین مثال را در این باره می توان از مخاصمات و تصادمات ناسیونالیستی نظامی میان بورژوازی فرانسه و المان در قرن ۱۸ بعد از قیام کارگران فرانسه برای تصرف قدرت در پاریس یاد نمود که دولت های هر دو کشور متخاصم متفقاً با هم در ۱۸۷۱ برای سرکوب کمون پاریس یکجا شدند و با کنار گذاشتن دشمنی های ناسیونالیستی شان به حاکمیت ۷۲ روزه انقلابی مبتنی بر دموکراسی کارگری و توده نی پایان دادند که خود ایجاب یک جستار و بحث دیگری را می نماید که در اینجا گنجایش ندارد؛ مثال دیگر تازه و جدید آن را می توان در بازی با سرنوشت خلق کرد در شمال سوریه جست و جو نمود که کرد ها این منطقه را به نام رژاوا (غرب کردستان) می نامند؛ این منطقه و یا کانتون متشکل از ساحاتی به نام های عفرین، جزیره و کوبانی می باشد که در آنجا واشنگتن با آگهی از خطرات گسترده شیوع و نفوذ پیروزی یک انقلاب اجتماعی در شرق میانه بر مبنای اصول و ساختار های دموکراتیک ضد سرمایه داری، تمثیل حق خود ارادیت خلق کرد در چوکات یک نوع خودمختاری (فدراسیون) بدون اعلان استقلال و جدائی طلبی از قلمرو واحد جغرافیائی سوریه برای اعمار یک جامعه عادلانه اجتماعی در یک همزیستی با سایر ملیت ها و اقوام ساکن سوریه در اوایل سال ۲۰۱۸ برای ترکیه چراغ سبز هجوم به عفرین و اشغال آن را داد که یک واقعیت دیگری از اظهر من الشمس بودن آشتی از تضاد های فرعی کشمکش های دیپلوماتیک زرگری حلقه های حاکم قدرت در انقره و واشنگتن را نشان می دهد که ماسکو نیز در زمینه خاموشی اختیار نمود.

در اختتام و نتیجه گیری خدمت عرض نمایم که رهائی وطن از اشغال و استبداد با احساسات، خوشباوری های زودگذر و یا بدبینی های غیر واقعیهانه به دست نمی آید؛ بلکه چنین رسالتی را باید با تدبیر، تعقل و دور اندیشی عمیق هوشیارانه و رندانه دنبال نموده و به آن برخورد نمائیم تا نشود بار دیگر ما را افعی امپریالزم جهانی از عین آستین نیش بزند.

پایان

دیدگاه شما چه باشد